5شنبه 16/12/1403-5رمضان 1446- 6مارس 2025 – ذرس 26تفسیر ترتیبی مدیریتی قرآن کریم

آیه 73 سوره انعام

 اصول نه گانه خلاقیت مدیران
وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ «73»

و او كسى است كه آسمان‌ها و زمين را به حقّ آفريد و روزى كه بگويد: موجود شو، بى درنگ موجود مى‌شود، سخن او حقّ است. (و روز قيامت) روزى كه در «صور» دميده مى‌شود، حكومت تنها از اوست، داناى غيب و شهود است و اوست حكيم و آگاه.

تفسیر:

و هو الذي خلق السموات و الارض بالحق ... در اينجا پاره‏اي از اسماء و صفات خدا ذكر شده ، و غرض از ذكر آن بيان مطالب قبلي و تعليل آن است ، زيرا نخست فرمود : هدايت صحيح آن است كه او هدايت كند ، آنگاه همين هدايت را به طور اجمال تفسير كرد به تسليم شدن در برابر دستورهاي خداوند و نماز و تقوا كه خلاصه و فشرده جميع احكام ديگر دين است .

آنگاه جهت و دليل اين معنا را كه چطور هدايت او هدايتي است كه نمي‏توان از قبولش شانه خالي كرد ، چنين بيان فرمود كه چون حشر همه به سوي او است .

سپس به بيان كاملتري چنين فرمود : او كسي است كه آسمان‏ها و زمين را به حق آفريده ... پس اسماء و صفاتي كه در اين بيان و احتجاج ذكر شده ، اسماء و صفاتي است كه اگر يكي از آنها ذكر نمي‏شد ، بيان حجت تمام نبود .

مثلا همين جمله مورد بحث ، با اينكه جمله كوتاهي است ، و ليكن خود متضمن حجت و دليل دندان‏شكني است .

زيرا در اين جمله مي‏فرمايد خلقت همه عالم فعل حق تعالي است ، و همه آنها را به حق آفريده نه به باطل ، و فعلي كه به حق انجام شده و يك خردل باطل در آن راه ندارد ، ناچار غايت و غرضي در انجامش منظور بوده ، و غرض از خلقت عالم همانا بازگشت به سوي او است و اين حجت يكي از دو حجتي است كه آيه شريفه و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا ... متضمن آن است .

و يوم يقول كن فيكون - سياق آيه دلالت دارد بر اينكه : مقصود از آن چيزي كه خدايش مي‏گويد : موجود شو ، پس موجود مي‏شود همان روز حشر است ، گر چه خلقت هر موجود ديگري هم همينطور است ، به شهادت اينكه فرمود : انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون كلمه يوم ظرفي است متعلق به يقول و معنايش اين است : روزي كه به قيامت مي‏گويد موجود شو ، موجود مي‏شود بعضي از مفسرين گفته‏اند : مخاطب در خطاب كن شي‏ء است ، يعني روزي كه به چيزي مي‏گويد به هستي درآي و آن چيز هم به هستي درمي‏آيد .

و ليكن آنچه ما گفتيم با سياق آيه مناسب‏تر است .

قوله الحق - اين جمله بيان علت جمله قبلي است ، و از اين جهت با فصل ذكر شده .

حق به معناي ثابت به تمام معناي ثبوت است ، و ثابت به حقيقت معنايثبوت همان وجود خارجي است ، پس معناي قوله الحق اين است كه قول خداي تعالي فعل او و ايجاد او است ، و وقتي قول او عبارت باشد از ايجاد ، همچنانكه آيه و يوم يقول كن فيكون هم دلالت بر آن دارد ، پس قول او نفس حق است ، برگشتي براي آن نبوده و تغيير دهنده‏اي براي كلماتش وجود ندارد .

و اين است معناي اينكه فرمود : و الحق اقول - حق را مي‏گويم .

و له الملك يوم ينفخ في الصور مراد از اين روز قيامت است ، و اين همان معنائي است كه آيه يوم هم بارزون لا يخفي علي الله منهم شي‏ء لمن الملك اليوم لله الواحد القهار متضمن آن است .

جهت اينكه فرمود : براي او است سلطنت در روزي كه در صور دميده مي‏شود و حال آنكه ملك و سلطنت او منحصر در آن روز نيست ، اجمالا اين است كه آن روز : روز از كار افتادن اسباب و از بين رفتن روابط و انساب است .

در مباحث گذشته كم و بيش راجع به اين معنا بحث كرده‏ايم و به زودي نيز در جاي مناسب در باره اين معنا و هم در باره معناي صور - ان شاء الله تعالي - بحث خواهيم كرد .

عالم الغيب و الشهادة در سابق معناي اين جمله گذشت ، و اين اسمي است از اسماي خدا كه قوام مساله حساب و جزا به آن است ، همچنين دو اسم الحكيم الخبير .

آري ، خداي تعالي به علمي كه به غيب و شهادت دارد ، ظاهر هر چيز و باطن آن را مي‏داند ، و هيچ ظاهري به خاطر ظهورش و هيچ باطني از جهت اينكه باطن است بر او پوشيده نيست ، و همچنين به حكمتي كه دارد با كمال دقت و محكم كاري به كار و حساب مخلوقاتش رسيدگي مي‏كند و آنطور كه بايد و شايد موارد كيفر و پاداش را از يكديگر تميز مي‏دهد ، پس در كار او و حساب او ظلم و گزاف نيست .

و نيز با آگاهي و بينشي كه به كنه حقيقت دارد هيچ كوچكي را به خاطر كوچكي و خرديش و هيچ بزرگي را به خاطر بزرگي و عظمتش از قلم نمي‏اندازد .بنا بر اين روشن شد كه اين اسماء و صفات به نحوي كه از آن بهتر تصور ندارد ، اين معنا را بيان مي‏كند كه همه مخلوقات به سوي او بازگشت خواهند نمود ، و هدايت ، هدايت او است نه هدايت ديگران و دين فطري كه مردم را به آن دعوت نموده ، دين حق است نه اديان ديگر ، زيرا كه خداي تعالي اگر عالم را آفريد به خاطر منظوري است كه داشت ، و آن منظور بازگشت مردم است به سوي او ، و به همين منظور روز بازگشت را به وجود خواهد آورد ، و خواهد فرمود : كن و چون قول او حق است پس چنين روزي خواهد آمد و در آن روز براي همه معلوم خواهد شد كه ملك و سلطنت براي او است ، و غير او هيچ كسي سلطنت بر چيزي ندارد .

وقتي اين معنا براي همه معلوم شد ، آن وقت خداوند با تشخيصي كه دارد فرمانبرداران خود را از گنهكاران ، تميز مي‏دهد ، چون او از آنجائي كه حكيم و خبير است ، هر غيب و شهادت را مي‏داند .

از آنچه كه تاكنون گفته شد چند نكته به دست آمد : اول اينكه : غرض از ذكر كلمه حق اين است كه بفهماند خلقت آسمانها و زمين به حق بوده و حق وصف آن است .

و ما در چند صفحه قبل معناي حق بودن فعل و قول خدا را بيان كرديم .

و اما اينكه بعضي از مفسرين گفته‏اند كه معناي اين كلمه اين است كه : خداوند آسمانها و زمين را با قول حق آفريده ، معناي بعيدي است .

دوم اينكه : از ظاهر سياق برمي‏آيد كه جمله يوم يقول كن فيكون در مقام بيان داستان قيامت است ، و گر نه خلقت هر چيزي به همين نحو است كه به آن گفته شود : كن و آن هم موجود گردد .

سوم اينكه : اگر از ميان همه اوصاف و خصوصيات قيامت تنها مساله نفخ صور را ذكر كرد براي اشاره كردن به خصوصيتي بود كه مناسب با مقام است ، و آن مساله كيفيت احضار عام است كه جمله و هو الذي اليه تحشرون آن را بيان مي‏كند ، زيرا كه حشر يعني با اجبار مردم را اخراج كردن و در جائي جمع نمودن ، كه نفخ در صور هم همين معنا را مي‏رساند ، زيرا موقعي شيپور مي‏زنند كه بخواهند افراد لشكر را براي امر مهمي بسيج كنند ، در قيامت نيز در صور دميده مي‏شود و مردم از قبرها بيرون آمده براي حضور در محكمه الهي به عرصه محشر درمي‏آيند و نفخ في الصور فاذا هم من الاجداث الي ربهم ينسلون - تا آنجا كه مي‏فرمايد - ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون ، فاليوم لا تظلم نفس شيئا و لا تجزون الا ما كنتم تعملون در آيه مورد بحث كلمه يوم در هر دو موردبه يك معنا نيست .
بلكه مراد از يوم اول مطلق ظرف است مثل اينكه مي‏گوييم : روزي كه خدا حركت را آفريد ، و روزي كه شب و روز را به وجود آورد و حال آنكه روزهاي معمولي زائيده حركت و متفرع بر آن است ، به خلاف يوم دوم كه به معناي روزهاي معمولي و روزي است كه قيامت در آن روز بر پا مي‏شود ..[[1]](#footnote-1)

تفسیر مدیریتی

اصول 9گانه خلاقیت در مدیریت

 خداوند به عنوان مالک و مدبر سازمان وسیع هستی خود را معرفی میکند به عنوان اصول تدبیر جهان او کسی است که خلاق و خالق است خلاقیت و بارئیت دارد هر مدیری باید خلاق و نو آور باشد ***وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ*** البته خلاقیت باید به حق باشد یعنی با واقع ثابت هستی مطابق باشد اصول ربوبی را در خلاقیت مراعات کند ***بالحق*** باشد یعنی بوسیله حق باشد مبتنی بر حق باشد با هدف حق باشد حق مدار باشد حق محور باشد حق یعنی ثابت یعنی در صحیفه هستی تثبیت شده است معیار شده است با فطرت هستی منطبق است نباید خلاقیت گتره ای و صرفا تجربه ای و سلیقه ای باشد چون خدا حق است کارش و خلقش هم حق است این حقیقت دارای اصول وضوابطی است که باید مورد معرفت قرار گیرد و خلاقیت های مدیران با رمز حق انجام پذیرد وصف دوم خلاقیت ربوبی و ربانی اراده جدی با قاطعیت توام با سرعت وقدرت است در زمان ***ویوم*** خلق و ابتکار،روزی که با نماد ورمز و قول "کن فیکون" است خدای خالق ***يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ*** به مخلوق میگوید باش او بلافاصله میباشد یعنی کائن میشود تکَوُّن پیدا میکند البته این فرمان وقول او او هم حق است مثل خود مخلوق که حق است وقتی همه چیز طبق اصول حق باشد اثر بخش میشود سریع و بی فاصله و معطلی خلق میشود و کینونت می یابد ***قَوْلُهُ الْحَقُّ*** همه خلاقیت ها حول حق تحقق مییابد لذا باید مفهوم حق کاملا کشف قناع شود خلاصه مفهوم معنای تثبت شده در واقع جهان و نفس الامر است کما مر از جمله خلاقیت ها نفخ صور است که احیاء موتی است دمیدن در صور حیات بخش به امواتی که به ظاهر از بین رفته اند ولی در واقع منتقل به نشئه برتری شده اند و قابل بازیافت و گران تر شدن و مهیای شرائط زیست بهتر هستند یعنی احیا گری اموات و تاریخ مصرف گذشت ها هم در زمره فرآیند خلاقیت است یعنی مخلوق نابود شونده نباشد ولو در شکل ظاهری به سوخت وساز بیفتد یعنی پس از سوختن ساخته شود و پس از مردن زنده شود و این میسور نیست مگر با سلطه و قدرت وفرمان فرمایی یعنی مُلک بدون این سیطره و هیمنه و فرمانروایی هیچ خلاقیت حقه ای امکان ندارد بویژه در باز آفرینی ***لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ*** از شروط و اصول دیگر خلاقیت، دانش است دانایی است علاوه بر توانایی و اصولا توانایی بدون دانایی ممکن نیست قدرت مبتنی بر علم است لذا مدیر و مدبر خلاق باید عالم باشد ***عالِمُ***  آنهم دانش غیب وشهادت ***الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ*** یعنی نهان و عیان یعنی دونوع معلوم نهان و عیان وجود دارد عیان یعنی موجودات و نهان یعنی معدوماتی که هنوز فصل دانستن آنها و تعلق علم به آنها نرسیده است در موقع لازم معلوم میشوند .خلاق باید به هست و نیست علم داشته باشد و اصولا خلاقیت یعنی امور مخفی را موجود نمودن و معنای نوآوری یعنی همین که نیست ها و نامعلوم ها را معلوم کند این یعنی خلاقیت مستمر و روز آمد مطابق لیاقت وظرفیت بشر . دوشرط بعدی خلاقیت، حکمت و خبرویت است وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ «73» یعنی مخلوق معلوم باید سنجیده حساب شده باشد لذا خلاق باید حکیم باشد یعنی مخلوقاتش بر اساس حکمت نظری و عملی باشد دارای استحکام باشد همه جانبه باشد دور نگرانه باشد و نیز بر اساس خبرویت و تخصص و تمحض باشد او سوار کار باشد خبرویت و پختگی در کار خیلی مهم است کمک میکند که خلاقیت مطابق نقشه و اصول باشد

 نتیجه : اصول خلاقیت در مدیریت عبارتند از :

1. حق محوری ... بالحق
2. اراده جدی و قاطع .....کن فیکون
3. قول حق .... قوله الحق
4. زمان مندی .... یوم ینفخ ....
5. احیا گری .....ینفخ فی الصور
6. قدرتمندی ...... له الملک
7. دانایی به مرئی و نامرنی ........ عالم الغیب والشهادة
8. حکمت ........ هو الحکیم
9. خبرویت ....... الخبیر

با رعایت این شروط تسعه مدیران و مدبران به خلاقیت مفید ، اثر بخش ، کارآ ، کار آمد و روز آمد دست می یابند .(والله العالم)

برای مطالعه

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً ۖ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

و [یاد کنید] هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر [شخصی که بنابر روایات اهل بیت، پدر خوانده یا عمویش بود] گفت: آیا بت هایی را به عنوان معبود خود انتخاب می کنی؟ قطعاً من تو را و قومت را در گمراهی آشکار می بینم.

1. ترجمة الميزان ج : 7ص :208-211 [↑](#footnote-ref-1)